

نگاه فقه الحدیثی به روایات «نواقص العقول»*

حیدر مسجدی**

چکیده

برخی روایات اسلامی، زنان را نواقص العقول توصیف کرده‌اند، این روایات با برداشت‌ها و برخوردهای متعددی مواجه شده است، و موجب برانگیختن جدالی در عرصه‌های علمی شده‌اند؛ و نوشته‌های متعددی، در قالب‌های مختلف پیرامون این موضوع نوشته شده است. در مجموع سه برخورد با این روایات می‌بینیم؛ برخی منکر صدور آنها شده‌اند، عده‌ای با پذیرش آن، قائل به کاستی عقل زنان شده و گروهی نیز آنها را پذیرفتند و راه تأویل را انتخاب کردند.

لازم به یاد آوری است که این نصوص در مهم‌ترین منابع حدیثی فریقین آمده است، به همین دلیل لازم دانستیم آنها را از جوانب متعددی مورد بررسی قرار دهیم، و به این نتیجه رسیدیم که صدور این روایات انکار ناپذیر است، و متن آن نیز قابل اعتماد است، لذا چاره‌ای جز بررسی دلالت آن نداریم.

پس از بررسی معانی «عقل» در لغت و حدیث، و با کمک قرینه‌های به دست آمده، به این نتیجه رسیدیم که مقصود از عقل در این روایات، دیه است، و مراد جدی از این دسته از روایات، نکوهش غلبه زنان بر مردان است.

کلید واژه‌ها: عقل، ایمان، زنان، نواقص العقول.

درآمد

تردید نیست که مؤمن حقیقی کسی است که همواره در تمام امور؛ و در همه ابعاد عقیدتی، گفتاری و کرداری، پیرو پیامبر (ص) و اهل بیت ایشان (ع) بوده و تسلیم محض ایشان باشد؛ خداوند متعال می-

* متن عربی این مقاله در مجله علوم قرآن و حدیث شماره ۹۴ چاپ شده است که توسط نویسنده ترجمه گردید و به مجله حدیث حوزه ارائه شد.
** عضو هیأت علمی دانشگاه قرآن و حدیث قم و مدرس مرکز تخصصی علوم حدیث حوزه علمیه قم (masjedi.196@gmail.com).

فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء: ۶۵).

در این راستا ما با تعدادی از احادیث روبرو هستیم که زنان را نواقص العقول توصیف می‌کنند. تسلیم به آنها پس از احراز دو جهت محقق می‌شود؛ اطمینان از صدور آنها از اهل بیت است. و فهم مراد جدی از آنها است. با توجه به اینکه در این زمان کاستی عقل زنان و قدرت ادراک آنها از این روایات برداشت می‌شود، محققان برخورد‌های متعددی با این روایات دارند؛ برخی، مخالف بودن با آیات قرآن و ضعف اسانید را دلیل عدم پذیرش روایات قید کرده، و عده ای نیز دلایل پذیرش را اطمینان از صدور روایات و تأویل معنایی دانسته‌اند؛ گروهی نیز از باب تسلیم به روایات، به برداشت ظاهری اکتفا کرده‌اند. مقاله کنونی، در صدد است با پرتوافکنی همه جانبه بر این روایات، در فهم و کشف مقصود کلام معصومین(ع) برآید.

پیشینه بحث

از قرن‌ها پیش تا کنون، درباره مراد از «نقصان عقل زنان» بحث شده است. سید مرتضی (متوفای ۱۲۳۶ق) در این باره می‌گوید: «... و أما نقصان العقل، فمعلوم أن النساء أندر عقولاً من الرجال، وأن النجابه و اللبائنة إنما يوجدان فيهن في النادر الشاذ، وعقلاء النساء و ذوات الحزم و الفطنة منهن معدودات، و من بهذه الصفة من الرجال لا تحصى كثرة...» (مرتضی، رسائل المرتضی: ج ۳، ص ۱۲۰).

همچنین علامه مجلسی به این روایت می‌پردازد و آن متنی که در نهج البلاغه وارد شده را در نکوهش عایشه دانسته است. (محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار: ج ۳۲، ص ۲۸۴).

علامه طباطبائی نیز در تفسیر میزان، دو بار به آن اشاره کرده است؛ یک بار ذیل عنوان: «کلام فی الإرث علی وجه کلی» (محمد حسین طباطبائی، میزان فی تفسیر القرآن: ج ۴، ص ۲۱۲). دیگری در عنوان: «کلام فی معنی قیومة الرجال علی النساء» (همان: ج ۴، ص ۳۴۶).

آیه الله محمد حسین کاشف الغطاء در مقاله ای با عنوان «المرأة» به این موضوع پرداخته است (نگاه کنید: مجله پیام زن: سال ۱۳۷۶ ص ۱۷۶ - ۱۸۷).

میرزا حبیب الله هاشمی خوئی نیز، به شرح این عبارت در نهج البلاغه پرداخته است، (حبیب الله هاشمی خوئی، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه: ج ۵، ص ۳۰۳).

آیه الله جوادی آملی در بخشهایی از کتاب «زن در آئینه جلال و جمال»، این موضوع را مطرح کرده است. (ص ۲۳۰-۲۳۴ و ۳۲۹-۳۴۴).

شیخ محمد مهدی آصفی نیز در لابلاي مقاله «المرأه والولایه السیاسیه والقضائیه دراسه فی ضوء الفقه الإسلامی» (مجله فقه أهل البيت عليهم السلام (عربی): ج ۳۶، ص ۸۱).

همچنین معاصرین دیگر نیز به این موضوع پرداختند مانند: نجیه طلبة المسلمی در کتاب خود «انتکاسه العقل»، محمد رضا رجب نژاد در کتاب «خرد زیبا، بررسی شبهه نقصان عقل زن» و ...

علاوه بر آن تعدادی از پایان نامه ها به این موضوع اختصاص دارد؛ مانند: «کاستی خرد زن از منظر روایات» از حجه الاسلام و المسلمین محمود کریمیان، و یا به صورت ضمنی به آن پرداخته اند، مانند: «آسیب شناسی تحقیر زن در روایات فریقین» از زینب مجلسی راد.

نکته قابل تأمل این است که همه بررسی های صورت گرفته در این موضوع، عقل را به معنای قدرت ادراک دانسته اند، و با روایات بر اساس همین معنا برخورد کردند، و تا کنون کسی را نیافته ام که در پرتو معانی دیگر عقل - در لغت یا در روایات - و طبق قرائن موجود، این روایات را مورد بررسی قرار داده باشد، سپس آنها را ارزیابی کند.

یک) نمونه هایی از روایات نقصان عقل زن

این روایات در منابع حدیثی فریقین آمده است، که به ذکر نمونه هایی از آنها می پردازیم:

أ) روایات در منابع حدیثی شیعه

✓ روی المحمدون الثلاثة عن أبي عبد الله (ع) قال قال رسول الله (ص): ما رأيت من ضعيفات الدين و ناقصات العقول أسلب لذي لب منكن. (محمد بن يعقوب كليني، کافی: ج ۵ ص ۳۲۲ ح ۱۰)

محمد بن حسن طوسی، تهذیب الأحكام: ج ۷ ص ۴۰۴ ح ۱۶۱۲ و محمد بن علی بن حسین صدوق، من لا یحضره الفقیه: ج ۳ ص ۳۹۰ ح ۴۳۷۱).

✓ و نیز در من لا یحضره الفقیه آمده است: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى نِسْوَةٍ فَوَقَّفَ عَلَيْهِنَّ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ مَا رَأَيْتُمْ نَوَاقِصَ عُقُولٍ وَ دِينَ أَذْهَبَ بِعُقُولِ ذَوِي الْأَلْبَابِ مِنْكُمْ إِنِّي قَدْ رَأَيْتُمْ أَتَّكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَتَقَرَّبِينَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَقَالَتْ إِمْرَأَةٌ مِنْهُنَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَ عُقُولِنَا؟ فَقَالَ أَمَا نُقْصَانُ دِينِكُمْ فَالْحَيْضُ الَّذِي يُصِيبُكُمْ فَتَمَكُّتُمْ إِحْدَاكُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا تُصَلُّوْا وَ لَا تَصُومُوا، وَ أَمَا نُقْصَانُ عُقُولِكُمْ فَشَهَادَتُكُمْ إِنَّمَا شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ نِصْفُ شَهَادَةِ الرَّجُلِ. (همان: ج ۳ ص ۳۹۱ ح ۴۳۷۵)

از امیرالمؤمنین (ع) نیز نصوصی داریم که تعابیر «نواقص العقول، نواقص الايمان، و نواقص الحظوظ» در آن ذکر شده است؛ (بنگرید به: شریف رضی، نهج البلاغه: خطبه ۸۰؛ همان، خصائص الأئمة: ص ۱۰۰؛ و محمد بن جریر طبری، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب: ص ۴۱۸، صدوق، الخصال: ص ۳۷۷، امام حسن عسکری علیه السلام، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری: ص ۶۵۷ و ص ۶۷۷)

علاوه بر آن برخی روایات نیز، زنان را به «ضعاف العقول» توصیف کرده اند، مانند:

✓ در حدیث مالک بن اعین آمده: حَرَّضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) النَّاسَ بِصِفَيْنِ فَقَالَ... وَلَا تُمَثِّلُوا بِقَتِيلٍ وَإِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى رِجَالِ الْقَوْمِ فَلَا تَهْتَكُوا سِتْرًا وَلَا تَدْخُلُوا دَارًا وَلَا تَأْخُذُوا شَيْئًا مِنْ أَمْوَالِهِمْ إِلَّا مَا وَجَدْتُمْ فِي عَسْكَرِهِمْ وَلَا تُهَيِّجُوا امْرَأَةً بِأَذَى وَإِنْ شَتَمْتُمْ أَعْرَاضَكُمْ وَسَبَبْتُمْ امْرَأَةً كُمْ وَصَلِحَاءَكُمْ فَانَّهُنَّ ضِعَافُ الْقَوَى وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ وَقَدْ كُنَّا نُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَهُنَّ مُشْرِكَاتٌ وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لِيَتَنَاوَلَ الْمَرْأَةَ فَيُعِيرَ بِهَا وَعَقِبَهُ مِنْ بَعْدِهِ. (کلینی، الکافی: ج ۵ ص ۳۹ ح ۴، شریف رضی، نهج البلاغه: کتاب ۱۴، محمد بن محمد مفید، الجمل والنصرة لسيد العترة في حرب البصرة: ص ۳۷۰).

ب) روایات در منابع حدیثی اهل تسنن

در منابع حدیثی اهل تسنن این متون نیز نقل شده است، و تعدادی از بزرگان محدثین آنان - مانند بخاری - این روایات را نقل کرده اند. به نمونه ای از آنها اکتفا می‌کنیم:

✓ خرج رسول الله (ص) فی أضحی أو فطر إلى المصلی فمرّ علی النساء فقال: یا معشر النساء تصدّقن فإنی أریتنن أكثر أهل النار. فقلن: وبم یا رسول الله؟ قال: تكثرن اللعن وتکفرن العشیر، ما رأیت من ناقصات عقل و دین اذهب لب الرجل الحازم من إحداکن. قلن وما نقصان دیننا و عقلنا یا رسول الله؟ قال: ألیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل؟ قلن بلی. قال: فذلک من نقصان عقلها، ألیس إذا حاضت لم تصل ولم تصم؟ قلن: بلی، قال: فذلک من نقصان دینها. (محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری: ج ۱ ص ۷۸، بیهقی، سنن الکبری: ج ۴ ص ۲۳۵، محمد بن أحمد أنصاری قرطبی، تفسیر قرطبی: ج ۳ ص ۸۲، محمد بن أحمد أنصاری قرطبی، تفسیر قرطبی: ج ۳ ص ۸۲، محمد بن علی شوکانی، نیل الأوطار: ج ۱ ص ۳۵۳ به صورت مختصر آن را ذکر کرده است).

البته این روایت، با اختلافی در منابع حدیثی دیگر نیز نقل شده است؛ مسلم (مسلم بن حجاج قشیری، صحیح مسلم: ج ۱ ص ۶۱)، أبو داود (سلیمان بن أشعث سجستانی، سنن أبی داود: ج ۲ ص ۴۰۸ ح ۶۷۹)، دارمی (عبد الله بن رحمن دارمی، سنن الدارمی: ج ۱ ص ۲۳۷)، ترمذی (محمد بن عیسی ترمذی، سنن الترمذی: ج ۴ ص ۱۲۲ ح ۲۷۴۵)، ابن ماجه (محمد بن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۲۶ ح ۴۰۰۳)، احمد (احمد بن حنبل، مسند احمد: ج ۲ ص ۶۶ و ص ۳۷۳)، بیهقی (احمد بن حسین بیهقی، سنن الکبری: ج ۱ ص ۳۰۸ و ج ۱۰ ص ۱۴۸ و ص ۱۵۱)، ابو یعلی (احمد بن علی تمیمی، مسند ابی یعلی: ج ۱۱ ص ۴۶۲ ح ۶۵۸۵)، نسائی (نسائی، سنن الکبری: ج ۵ ص ۴۰۰ ح ۹۲۷۱)، حاکم (حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۶۰۲ - ۶۰۳)، حمیدی (عبد الله بن زبیر حمیدی، مسند الحمیدی: ج ۱ ص ۵۱ ح ۹۲)، ابن خزیمه (محمد بن إسحاق بن خزیمه، صحیح ابن خزیمه: ج ۳ ص ۲۶۸ - ۲۶۹ و ج ۲ ص ۱۰۱)، ابن حبان (علی بن بلبان فارسی، صحیح ابن حبان: ج ۸ ص ۱۱۵ - ۱۱۶، و ج ۱۳ ص ۵۴ - ۵۵)، و ابو یعلی (ابو یعلی، مسند أبی یعلی: ج ۹ ص ۱۸۷ ح ۵۲۸۴، و ص ۴۸ ح ۵۱۱۲).

ملاحظات پیرامون این روایات

با نگاهی دقیق به روایات یاد شده، چند نکته قابل توجه خواهد بود:

(۱) با توجه به اینکه این روایات در مهم‌ترین منابع حدیثی فریقین آمده است؛ هم در کتب اربعه و هم در دیگر کتابهای حدیثی شیعه نقل شده است. اهل تسنن نیز این روایات را در صحاح و دیگر کتب با اسانید متعددی نقل کرده اند. بنابر این نمی‌توان صدور این روایات را زیر سؤال برد؛ چون در منابع مشهور و معتبر فریقین وارد شده است.

(۲) به نظر می‌رسد روایاتی که در منابع اهل تسنن آمده است، در اصل یک یا دو روایت بوده است و تعدد آنها به دلیل اختلاف در نقل راویان است.

(۳) تمام روایاتی که در منابع اهل تسنن آمده است به نقل از پیامبر (ص) می‌باشد و آن چه در منابع حدیثی معتبر ما آمده است، یا از رسول خدا (ص) و یا از امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد. و روایتهایی که از امام صادق یا از امام حسن عسکری علیهما السلام نقل شده، به رسول خدا (ص) منتهی می‌شود، و ما در این زمینه متنی از امامان معصوم نداریم.

(۴) نکته قابل توجه این است که پیامبر (ص) و امیر مؤمنان (ع) حاکم بودند، بر خلاف اهل بیت (ع)، لذا اگر این نصوص، دال بر نقصان عقل زن و کوته فکری او باشد، قطعاً احساسات زنان - را که نصف جامعه تشکیل می‌دهند - جریحه دار می‌کرد. و صدور چنین کلامی از سوی یک حاکم با بصیرت و درایت، بسیار بعید است.

(۵) این سخنان اگر با انگیزه سرزنش زنان باشد، بی تردید مخالف شیوه و روش قرآنی خواهد بود؛ قرآن کریم زنان را همچون مردان کرامت بخشیده و تنها معیار ارزشمندی را «تقوی» می‌داند؛ و نه زن و مرد بودن را. خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۳)، همچنین خداوند متعال زنان و مردان را با لحن یکسانی مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ

وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً
 وَاجْراً عَظِماً﴾ (الأحزاب: ۷۲)، و نیز می‌فرماید: ﴿لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
 الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾ (الفتح: ۵)، و زنان را چنین خطاب می‌کند: ﴿وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ
 صَالِحاً نُؤْتِنَهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَاعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِماً﴾ (الأحزاب: ۳۱).

۶) تمام این روایات - با وجود اختلاف در متن و اختلاف راوی - دلیل یکسانی را برای نقصان عقل زنان ذکر کرده‌اند؛ و آن دلیل عبارت از: شهادت زن، نصف شهادت مرد است. و هیچ دلیل دیگری ذکر نشده است، در حالی که این دلیل - چنانچه خواهد آمد - ارتباطی با نقصان قدرت درک زنان ندارد.

۷) در برخی روایات به جای «ناقصات العقول» عبارت «ضعف العقول» آمده است، و علت ضعف عقل آنان چنانچه تبیین شده است، عاطفی و احساساتی بودن آنان است. و این تفاوت در تعبیر و در علت کاشف از تفاوت معنای ضعف عقل و نقص عقل است، و اینکه مراد از نقص عقل غیر از ضعف عقل است؛ چرا که در غیر این صورت علت نقص عقل را عاطفی بودن زنان مطرح می‌کرده است، ولی در هیچ متنی این تعلیل نیامده است.

۸) با مراجعه به أبواب شهادت (محمد بن الحسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۵۰) معلوم می‌شود که شهادت زن در موارد مختلف، متفاوت است؛ شهادت آن در برخی موارد پذیرفته نیست، و در برخی موارد پذیرفته است به شرط اینکه همراه مرد یا سوگند باشد، و در برخی موارد به تنهایی پذیرفته است. با دقت در علت نقص عقل زنان و این که شهادت آنان نصف شهادت مردان است، معلوم می‌شود که تنها قسم دوم مد نظر است. لذا برای فهم دقیق این تعلیل، لازم است ویژگی موارد قسم دوم - که شهادت زنان همراه شهادت مرد پذیرفته است - مورد بررسی قرار گیرد.

۹) با توجه به نکته ای که اشاره شد، این سؤال مطرح می‌شود که: اگر مراد از نقص عقل، نقص قدرت ادراک زنان باشد، شایسته بود به مواردی که سوگند آنها پذیرفته نیست، اشاره می‌کرد، (به ویژه آن که موارد عدم پذیرش شهادت زنان، بیش از موارد پذیرش شهادت آنان است)؛ زیرا کسی که توان عقلی اش

ضعیف است، درک درستی از مسایل پیرامونی خویش ندارد. که پذیرش شهادت وی موجب از بین بردن حقوق دیگران است. بنابر این برداشت، تعلیل با معلل انسجام ندارد.

مواردی که شهادت زنان در آن جایز است

روایات، در تعیین مواردی که شهادت زنان در آن جایز است اختلاف دارند؛ اگر به روایاتی که در کافی، ذیل عنوان «بابُ ما یَجُوزُ مِنْ شَهَادَةِ النِّسَاءِ وَمَا لَا یَجُوزُ» بنگریم، خواهیم یافت که شهادت زنان در سه بخش ذکر شده است؛ برخی موارد به هیچ وجه قابل قبول نیست، برخی دیگر به همراه شهادت مردان قابل قبول است و در مواردی نیز به تنهایی شهادت آنان مورد پذیرش واقع می‌شود. تفصیل آن از این قرار است: شهادت زنان در رؤیت هلال ماه (کلینی، کافی: ج ۷ ص ۳۹۱ ح ۶ و ۸)، حدود (همان: ج ۷ ص ۳۹۰ ح ۱)، طلاق (همان: ج ۷ ص ۳۹۰ ح ۲)، جایز نیست. ولی در نکاح و قرض اگر به همراه شهادت مرد باشد، جایز است (همان: ج ۷ ص ۳۹۰ ح ۲)، همچنین شهادت آنها در زنا، به همراه شهادت سه مرد جایز است (همان: ج ۷ ص ۳۹۱ ح ۴ و ۵ و ۸). ولی در قتل (همان: ج ۷ ص ۳۹۰ ح ۱)، تولد نوزاد و بکارت جایز است (همان: ج ۷ ص ۳۹۰ ح ۲). همچنین شهادت زنان به تنهایی در مواردی که مردان نمی‌توانند شهادت بدهند، جایز است (ج ۷ ص ۳۹۱ ح ۴ و ۵ و ۸).

با ملاحظه این روایات مشخص می‌شود که پذیرش یا عدم پذیرش شهادت، یک امر تبعیدی است که تابع مصالح خاصی است و هیچ ارتباطی با نقصان عقل ندارد؛ لذا شهادت زن در نکاح پذیرفته است ولی در طلاق پذیرفته نیست؛ و هر دو از یک باب هستند. همچنین شهادت زن در قتل و زنا پذیرفته است ولی در حدود پذیرفته نیست. و با توجه به این که قتل شدیدتر از حدود است، لازم است احتیاط در آن بیشتر رعایت شود. ضمن اینکه نقص عقل اگر به معنای غلبه احساسات باشد، احساسات زن در قتل غلبه بیشتری دارد تا مواردی که به حدود، ختم می‌شوند.

دو) معنای عقل

الف: عقل در لغت

خلیل فراهیدی می‌نویسد: العقل: نقيض الجهل. عقل يعقل عقلا فهو عاقل. والمعقول: ما تعقله في فؤادك... وعقل بطن المريض بعدما استطلق: استمسك. وعقل المعتوه ونحوه والصبي: إذا أدرك وزكا. وعقلت البعير عقلاً شددت يده بالعقال أي الرباط... وعقلت القتيل عقلاً: أي ودیت دیته من القرابة لا من القتال... والعقل: الحصن وجمعه العقول. (خلیل فراهیدی، کتاب العین، ج ۱ ص ۱۵۹ عقل).

ابن فارس آورده است: العين والقاف واللام أصل واحد منقاس مطرد يدل عظمه على حبسه في الشيء أو ما يقارب الحبسه، من ذلك العقل وهو الحابس عن ذميمة القول والفعل... ومن الباب المعقل والعقل وهو الحصن وجمعه عقول... ومن الباب العقل وهي الدية يقال: عقلت القتيل أعقله عقلاً إذا أدیت دیته... (ابن فارس، ترتیب مقایس اللغه: ص ۶۹۱ عقل).

و ابن اثیر در این باره می‌گوید: قد تكرر في الحديث ذكر العقل، والعقول، والعاقله أما العقل: فهو الدية، وأصله: أن القتال كان إذا قتل قتيلاً جمع الدية من الإبل فعقلها بفناء أو لياء المقتول... وكان أصل الدية الإبل، ثم قومت بعد ذلك بالذهب والفضة والبقر والغنم وغيرها. (ابن اثیر، النهاية في غريب الحديث: ج ۳ ص ۲۷۸ - ۲۸۲ عقل)

ب: عقل از دیدگاه محدثین

شیخ حر عاملی در این زمینه می‌نویسد: «العقل يُطلقُ في كلامِ العلماءِ والحُكَماءِ على معانٍ كثيرةٍ وبالتَّبعِ يُعلمُ أنه يُطلقُ في الأحاديثِ على ثلاثةٍ معانٍ: أحدها قُوَّةُ إدراكِ الخيرِ والشرِّ والتَّمييزِ بينهما ومَعْرِفَةُ أسبابِ الأمورِ ونحوِ ذلك، وهذا هو مناطُ التَّكْلِيفِ. وثانيها: حالُهُ ومَلَكَةُ تَدْعُو إلى اختيارِ الخيرِ والمنافعِ واجتنابِ الشرِّ والمضارِّ. وثالثها: التَّعَقُّلُ بِمَعْنَى العِلْمِ ولذا يُقَابَلُ بِالْجَهْلِ لا بِالْجُنُونِ» (حر عاملی، وسائل الشیعة: ج ۱۵ ص ۲۰۸).

و علامه مجلسی در این باره می‌نویسد: «اعلم أن فهم أخبار أبواب العقل يتوقف على بيان ماهية العقل واختلاف الآراء والمصطلحات فيه فنقول إن العقل هو تعقل الأشياء وفهماها في أصل اللغة واصطلاح إطلاقه على أمور» و در ادامه شش معنا را برای عقل ذکر می‌کند (مجلسی، بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۰۰).

نکته قابل توجه این است که این دو محدث بزرگوار، به دیگر معانی عقل که در روایات به کار برده شده است، توجهی نکرده‌اند؛ همانند معنای وارد در این روایت شیخ صدوق: «سُئِلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ فَقِيلَ لَهُ مَا الْعَقْلُ فَقَالَ التَّجَرُّعُ لِلْغُصَّةِ حَتَّى تُنَالَ الْفُرْصَةَ» (صدوق، معانی الأخبار: ص ۲۴۰ ح ۱). و نیز استعمال آن به معنای دیه که، که ابن اثیر در ابتدای معنای عقل آن را ذکر کرده است.

ج: کاربرد «عقل» به معنی دیه

واژه «عقل» در برخی روایات به معنی «دیه» به کار برده شده است، و این معنی در روایات زیادی در کتب فریقین آمده است؛ نمونه‌هایی از این روایات نقل می‌کنیم:

✓ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) جَيْشًا إِلَى خَتَمَ فَلَمَّا غَشِيَهُمْ اسْتَعَصَمُوا بِالسُّجُودِ فَقَتَلَ بَعْضُهُمْ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ (ص) فَقَالَ: أَعْطُوا الْوَرِثَةَ نِصْفَ الْعَقْلِ بِصَلَاتِهِمْ. (کلینی، الکافی: ج ۵ ص ۴۳ ح ۱)

✓ در روایت سکونی آمده است که: أَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) كَانَ يَقْضِي فِي كُلِّ مَفْصِلٍ مِنَ الْأَصَابِعِ بِنُتْ عَقْلٍ تِلْكَ الْأَصَابِعِ إِلَّا الْأَبْهَامَ فَإِنَّهُ كَانَ يَقْضِي فِي مَفْصِلِهَا بِنِصْفِ عَقْلِ تِلْكَ الْإِبْهَامِ لِأَنَّ لَهَا مَفْصِلَيْنِ. (صدوق، من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۱۵۱ ح ۵۳۳۶).

✓ وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ (ع) أَنْ عَلِيًّا (ع) كَانَ يَقُولُ الْخُتَّى يُورَثُ مِنْ حَيْثُ يَبُولُ فَإِنْ بَالَ مِنْهُمَا جَمِيعًا فَمِنْ أَيُّهُمَا سَبَقَ الْبَوْلُ وَرُثَ مِنْهُ فَإِنْ مَاتَ وَلَمْ يَبْلُ فَنِصْفُ عَقْلِ الرَّجُلِ وَنِصْفُ عَقْلِ الْمَرْأَةِ. (همان: ج ۴ ص ۳۲۶ ح ۵۷۰۱، طوسی، تهذیب الأحكام: ج ۹ ص ۳۵۴ ح ۴).

و دیگر روایاتی که در منابع حدیثی معتبر ما آمده است (بنگرید به: کلینی، الکافی: ج ۷ ص ۱۷۰ ح ۱ و ص ۳۵۵ ح ۶، صدوق، من لا يحضره الفقيه: ج ۳ ص ۱۲۶ ح ۳۴۷۴، طوسی، تهذیب الأحكام: ج ۹ ص ۳۹۶ ح ۱۴۱۴ و ج ۱۰ ص ۲۴۹ ح ۹۸۷، طوسی، الاستبصار: ج ۴ ص ۲۴ ح ۲، صدوق، المقنع: ص ۵۲۶). روایاتی نیز در کتب اهل سنت آمده

است تا جایی که برخی محدثین شان، عنوان باب را «باب عقل المرأة» گذاردند. بنگرید به (ابن عبدالبر، الاستدکار: ج ۸ ص ۶۴)، به نمونه‌ای از آنها توجه کنید:

✓ عن أبي هريرة قال قال النبي (ص) البهيمه عقلها جبار، والبئر عقلها جبار، والمعدن عقله جبار، وفي الركاز الخمس. (معجم الأوسط: ج ۶ ص ۲۸۴، علل دارقطنی: ج ۱۰ ص ۲۶ س ۱۸۲۹، الكامل: ج ۳ ص ۲۶۱ همانند آن ذکر شده است).

ملاحظات پیرامون روایاتی که عقل را به معنی دیه به کار برده‌اند

اگر نگاه دقیقی به روایاتی که عقل را به معنای دیه به کار برده‌اند، داشته باشیم این موارد نظر ما را به خود جلب می‌کند:

(۱) در روایات اهل تسنن دو تعبیر «عقل أهل الذمه» و «عقل زوجها» به کار رفته است، در حالی که تمام آنچه در احادیث شیعه در مورد دیه اهل ذمه و ارث زن از دیه همسرش با لفظ «دیه» آمده است. (کلینی، کافی: ج ۷ ص ۱۴۱ ح ۸ و ۹ باب میراث قاتل، و ص ۳۰۹ باب المسلم يقتل الذمی أو یجرحه) که با دقت در این روایات مشخص شد که روایات اهل سنت از پیامبر(ص)، و روایات ما از صادقین (ع) می‌باشد.

(۲) روایات وارده در منابع حدیثی ما که واژه «عقل» را به معنی «دیه» به کار برده یا از پیامبر(ص) و یا از امیرمؤمنان (ع) می‌باشد و چنین روایتی را از دیگر معصومین نداریم. و روایاتی که از امام صادق و امام عسکری (ع) نقل شده، به پیامبر(ص) یا امیرالمؤمنین (ع) منتهی می‌شود. روایات اهل سنت نیز یا به پیامبر (ص) و یا به امیرالمؤمنین (ع) و یا به برخی صحابه منتهی می‌شود، به جز روایت ربیعہ الرأی. (عبد الرزاق صنعانی، المصنف: ج ۹ ص ۳۹۴ ح ۱۷۷۴۹ و همچنین بنگرید به: ح ۱۷۷۵۰ و ۱۷۷۵۳).

(۳) با توجه به دو نکته قبلی روشن می‌شود که استعمال واژه «عقل» به معنای «دیه» در نیمه اول قرن اول شایع بوده است و بعدها استعمال این واژه به این معنا کنار گذاشته شد، و این نشانگر تغییر معنایی این واژه.

۴) با دقت نظر در نکته ای که گذشت و این که روایات دال بر نقصان عقل زن، صرفاً از پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است، این احتمال مطرح می‌شود، که مراد از عقل در این روایات «دیه» نه قدرت ادراک است، خصوصاً زمانی که این تعابیر مشابه را در روایاتی که عقل را به معنای دیه به کار برده اند ملاحظه کنید؛ مانند دو روایت ذیل است:

✓ عن عمرو بن شعيب، عن أبيه، عن جده أن رسول الله (ص) قال: عقل المرأة مثل عقل الرجل، حتى تبلغ الثلث من ديتها. (دارقطنی، سنن دارقطنی: ج ۳ ص ۷۳ ح ۳۱۰۵، بیهقی، معرفه السنن والآثار: ج ۶ ص ۲۲۵ ح ۴۹۲۰ همانند آن).

✓ عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال: رسول الله (ص): عقل أهل الذمة نصف عقل المسلمين. (محمد بن اسماعیل کحلانی، سبل السلام: ج ۳ ص ۲۵۰ ح ۹).
واضح است که مراد از عقل در این روایات، دیه می‌باشد، نه قدرت درک و فهم.

د. فهم قدمای محدثین از این روایات

از جمله مواردی که در فهم حدیث بسیار کارگشا است، برداشت قدمای محدثین از روایات است؛ به دلیل نزدیکی آنان به زمان معصوم (ع)، و در اختیار داشتن قرینه‌های فراوانی که نقش مهمی در فهم حدیث ایفا می‌کنند؛ و به دلیل دسترسی آنان به بسیاری از منابع و نصوص حدیثی، که امروزه در اختیار ما نیست، و به دلیل عدم تطوّر معنایی واژگان احادیث. و این برداشت را می‌توان با مراجعه به عناوین ابوابی که روایات را در ذیل آن آورده‌اند توجه نمود.

فهم محدثین شیعه

۱) شیخ کلینی آن را در باب دوم از کتاب نکاح در باب «غلبه النساء» آورده است. (کلینی، کافی: ج ۵ ص ۳۲۲) ایشان دو روایت را در این باب ذکر کرده است که اولین روایت موضوع مورد بحث ماست. و دیگری روایتی است که با سند خویش آورده است: «عن عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَخَرَجَ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ يَا عُقْبَةُ شَغَلْتَنَا عَنْكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءُ»، آنچه که فهم او را از این روایت به ما می‌رساند، این است که مراد در این روایت، را طعن و سرزنش زنان و بیان نقصان عقل آنان نمی‌داند بلکه مقصود را غلبه زنان

بر مردان دانسته است؛ لذا آن را در ابواب عقل ذکر نکردند، و اگر برداشت او از عقل همان قدرت ادراکی بود، بایستی این روایت را در کتاب عقل و جهل ذکر می‌کرد، (همان: ج ۱ ص ۱۰ - ۲۹) و یا در ابواب دیگری که مناسب آن بود. (همچون «باب المؤمن وعلاماته وصفاته» همان: ج ۲ ص ۲۲۶).

لذا برداشتی که از این حدیث داشتند، این است که زنان با اینکه نواقص الدین - اشاره به جنبه اخروی - و نیز نواقص الدیه هستند - اشاره به جنبه مادی و دنیوی - سبب سلب عقل مردان شدند، با اینکه مقتضای این دو ویژگی؛ عدم تأثر و مشغولیت مردان به آنان است.

شیخ حر عاملی نیز این دو روایت را در باب «كَرَاهَةُ الْإِفْرَاطِ فِي حُبِّ النِّسَاءِ وَتَحْرِيمِ حُبِّ النِّسَاءِ الْمُحَرَّمَاتِ» ذکر کردند (حر عاملی، وسائل الشیعه: ج ۲۰ ص ۲۴)، به این معنا که افراط در حب آنان و مشغولیت با ایشان مذموم است و اگر زنی دارای چنین صفاتی باشد، دوری از او شایسته است. درتائید این سخن، ابن ماجه - از اهل تسنن - نیز چنین برداشتی از روایت دارد، وی این روایت را در باب «فتنة النساء» آورده است. (ابن ماجه، سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۲۶)، که دلالت بر فتنه زنان و سلب عقول مردان توسط ایشان دارد.

۲) شیخ صدوق این دو روایت را در باب «المذموم من أخلاق النساء و صفاتهن» ذکر می‌کند. (صدوق، من لا یحضره الفقیه: ج ۳ ص ۳۹۰ ح ۴۳۷۱ وح ۴۳۷۵)، که بیانگر فهم وی از این دو روایت می‌باشد، و این که با وجود این دو صفت مذموم در زنان، تعلق شدید به آنان، شایسته نیست.

۳) شیخ طوسی آن را در باب «اختیار الأزواج» ذکر کرده است (طوسی، تهذیب الأحکام: ج ۷ ص ۳۹۹)، که کاشف از فهم وی از این روایت است.

فهم محدثین اهل سنت

۱) بخاری این روایت را در باب «ترك الحائض الصوم» آورده است، (بخاری، صحیح البخاری: ج ۱ ص ۷۸)، که بیانگر فهم وی از آن است، دلیل آن را عدم روزه گرفتن زنان در حیض دانسته و به منزله سرزنش و طعن بر زنان ندانسته است.

۲) مسلم، روایت را در باب «بیان نقصان الإیمان بنقص الطاعات» آورده است، (مسلم، صحیح مسلم: ج ۱ ص ۶۱)، و ترمذی در باب «فی استكمال الايمان والزيادة والنقصان» ذکر می‌کند، (ترمذی، سنن ترمذی: ج ۴ ص ۱۲۳)، که بیانگر فهم آنان از روایت است، آنان در جایگاه بیان عوامل ازدیاد و نقصان ایمان هستند، که آن را عمل می‌دانند؛ لذا زمانی که زن در هر ماه از نماز و روزه باز می‌ماند، عمل او کم می‌شود و در بیان سرزنش او نیستند.

۳) ابن ماجه آن را در باب «فتنة النساء» می‌آورد، (ابن ماجه، سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۲۶)، برداشت او از این روایت نیز سرزنش زنان نیست بلکه او نیز زنان را فتنه ای برای مردان می‌داند.

۴) ابن خزیمه روایت را در باب «إسقاط فرض الصلاة عن الحائض أيام حیضها» می‌آورد، (ابن خزیمه، صحیح ابن خزیمه: ج ۲ ص ۱۰۱)، و فهم او از این روایت همانند مسلم است.

۵) بیهقی این روایت را در تعددی از ابواب ذکر می‌کند؛ در باب «الحائض لا تصلى ولا تصوم»، (بیهقی، سنن الکبری: ج ۱ ص ۳۰۸)، و باب «الشهادة فی الدین وما فی معناه مما یكون مالا أو یقصد به المال»، (همان: ج ۱ ص ۱۴۸)، و سوم در باب «ما جاء فی عددین» (همان: ج ۱ ص ۱۵۱). همان گونه که آن را در کتاب معرفة السنن و الآثار در باب «فی أن شهادة النساء لا رجل معهن» آورده است، (بیهقی، معرفة السنن و الآثار: ج ۷ ص ۳۸۲). و در همه ابواب ذکر شده «عقل» هیچ ارتباطی به قدرت ادراک زنان ندارد.

به نظر می‌رسد که برداشت قدمای محدثین از این روایات، کاملاً متفاوت با فهم محدثین معاصر است؛ و برداشت آنان از این روایات، هرگز سرزنش و نکوهش زنان نبوده است، و ظاهراً علت این تفاوت تطور دلالی لفظ «عقل» است.

سه) مقصود از این روایات

در بررسی لغوی «عقل» چندین معنا برای این واژه ذکر شده است که قطعاً برخی معانی، مقصود نیستند، لذا به آن‌ها نخواهیم پرداخت و تنها مواردی که محتمل است، مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد، که عبارتند از:

۱) العقل: نقيض الجهل، عقل یعقل عقلا فهو عاقل، والمعقول: ما تعقله فی فؤادک.

(۲) عقل المعتوه ونحوه والصبی: إذا أدرك وزکا.

(۳) العقل: الدیة.

اولین احتمال به معنای نواقص العقول بودن زنان است. معنای دوم بر درک ناقص زنان اشاره می‌کند و معنای سوم دال بر ناقص بودن دیه زنان است. اولین احتمال، با این دلایل رد می‌شود:

(۱) این برداشت معنا، خلاف فهم محدثین است.

(۲) مخالف واقعیت خارجی است؛ زنان بسیاری هستند که به مدارک علمی بالایی دست پیدا می‌کنند؛ آمار رسمی کشور هر ساله حاکی از نسبت حدود ۵۰٪ یا حتی بیشتر دانشجویان زن، در دانشگاهها و دیگر مراکز علمی است. البته در نبوغ، مردان بوی سبقت را برده‌اند. دلیل دیگری در رد این معنا این است که میان مردان و زنان تفاوتی در این عقل وجود ندارد؛ چون این عقل مدار تکلیف است، و هر دو مکلف هستند.

احتمال دوم بسیاری از افراد این معنا را انتخاب کردند؛ بلکه تمام تألیفاتی را که تا کنون در این زمینه دیده‌ام، این معنای را ذکر کرده‌اند و در شرح آن نیز دچار اختلاف نظرهایی شده‌اند؛ در این باره گفته‌اند: اول: مراد از عقل همان عقل نظری است؛ یعنی همان قوه‌ای که مسئولیت درک وقایع پیرامون فرد و وقایع خارجی را دارد که شامل بدیهیات و مقدمات برای استنتاج معلومات است. (محمد رضا زیبا نجاد - محمد تقی سبحانی، درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام: ص ۷۲).

دوم: مراد از آن عقل عملی است و آن قوه‌ای است که مسئولیت ادراک حسن و قبح اعمال را برعهده دارد. و دال بر ضعیف بودن این قوه در زنان نسبت به مردان است. (همان)

سوم: مراد از آن عقل آلی است، یعنی قوه‌ای که مسئولیت برنامه‌ریزی زندگی برای رسیدن به مطلوب است، که عقل معاش نیز می‌گویند. بنابر این، مراد از نقص عقل زنان، ضعف توانایی آنان در اداره و تدبیر مسایل زندگی است. (همان)

این معانی، به دلیل اصطلاحی بودن و عدم ذکر آنها در لغت و نیز عدم استعمال آنها در روایات قابل پذیرش نبوده و احادیث بر اساس چنین معانی نمی‌توان فهمید. همچنین واقع خارجی نشان دهنده این است که زنان حسن و قبح امور را درک می‌کنند، و ادعای کاستی عقل زنان به این معنا نیازمند دلیل و شاهد است.

بله، ممکن است گفته شود که زنان جامعه آن روز، همانند زنان امروزی نقشی در جامعه نداشتند و این دال بر ناقص بودن عقل ایشان نسبت به مردان است، در نتیجه نقص عقل زنان، یک قضیه خارجی نه حقیقی است. لذا برخی بر عایشه تطبیق دادند چون نقلی که در نهج البلاغه پس از جنگ جمل ذکر شده است. ولی این توجیه درست نیست؛ چون که این روایت از پیامبر اکرم نیز نقل شده است.

همچنین معنای دوم عقل - یعنی «عقل عملی» - نیاز به قراینی دارد که دال بر آن باشد، و این قراین مفقود است، علاوه بر عدم استعمال آن در لغت.

به طور کلی، کسی که در صدد اثبات یک معنا است باید به این دو مسئله دقت نظر داشته باشد:

(۱) معنا باید مطابق لغت یا استعمال دیگر احادیث باشد.

(۲) در صورت تعدد معانی، باید قرینه‌ی دال بر معنای انتخابی ذکر شود. این در حالی است که معانی ذکر شده، مطابق لغت نیستند و قرینه‌ای نیز به همراه ندارند، لذا نمی‌توان آن را مراد جدی این روایات دانست. و به فرض پذیرش این معانی، زنان هیچ نقشی در نقص عقلشان ندارند، بنابر این چرا این گونه مورد توییح و سرزنش قرار می‌گیرند؟ این در حالی است که در برخی روایات - در تفسیر آیه مبارکه ﴿إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾ - چنین آمده است که: شخصی از امیرالمؤمنین (ع) معنای «الحمیر» را سؤال کرد و حضرت در پاسخ فرمودند: الله أكرم من أن يخلق شيئاً ثم ينكره... (رجب برسی، مشارق أنوار الیقین: ص ۱۲۵). افزون بر آن، این معانی و این شیوه سخن، با اشکالات زیر مواجه است:

(۱) با جایگاه سیاسی پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) که از حاکمان حکومتی بودند مغایرت دارد؛ هرگز یک حاکم بصیر و با درایت، احساسات نیمی از مردم حکومت خویش را علیه خود بر نمی‌انگیزد.

۲) عدم انسجام این تعلیل با معنای ذکر شده برای عقل؛ همان گونه که شهید مطهری به آن تصریح کرده اند که: شهادت زن هیچ رابطه ای با عقل او ندارد؛ چون شهادت متعلق به محسوسات است نه معقولات، و شهادت دادن به معقولات قابل پذیرش نیست بلکه شهادت نیست. (شهید مطهری، «زن و جامعه در نگرش استاد مطهری - زن و گواهی» پیام زن: شماره ۷ سال ۱۳۷۱ ص ۱۱).

۳) طبق این معنا، نیازی نیست که شهادت زن، نصف شهادت مرد محسوب شود؛ اگر زنی بر وام گرفتن شخصی از شخص دیگری، شهادت دهد، یا توانایی درک آن را با عقل خویش دارد، یا ندارد؛ اگر داشته باشد، چرا شهادت او به طور کامل پذیرفته نمی شود و اگر نداشته باشد، زمینه‌ی ضایع شدن حقوق افراد است.

۴) مخالف با برداشت و فهم قدمای محدثین فریقین از این روایات است.

اما احتمال سوم، هر چند از سوی کسی ذکر نشده است، و به نظر برخی بعید قلم داد می شود، ولی به نظر ما این معنا درست است. در تایید آن می توان این دلایل را مطرح کنیم:

۱) با جایگاه سیاسی پیامبر(ص) و امیرمؤمنان(ع) که قائلان این کلام هستند، انسجام دارد؛ یک حاکم سیاست مدار سخنی را که سبب جریحه دار شدن احساسات نیمی از جامعه باشد بر زبان نمی آورد. اما اگر مراد از این سخن، دیه باشد، این نقص یک امر تشریحی خواهد بود و بیان آن هرگز سبب برانگیختن احساسات زنان نخواهد شد.

۲) اگر عقل به معنی دیه بدانیم، سه نقص مطرح شده در روایت کاملاً با یکدیگر منسجم خواهند بود: «فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيمَانِهِنَّ فَفَعُوذُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ وَ أَمَّا نُقْصَانُ عَقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ أُمَّرَاتِهِنَّ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ وَ أَمَّا نُقْصَانُ حُطُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرَّجَالِ» و روایت در مقام بیان اختلاف زنان و مردان در برخی احکام زنان، در برخی ایام ماه، از نماز و روزه کناره گیری می کنند، و دیه و ارث آنان نصف مردان است. و هیچ تحقیری برای زن ندارد.

۳) این معنا با تعبیر متعددی همچون «نواقص العقول» که در برخی روایات آمده و «ضعاف العقول» که در روایات دیگر است و در بیان جایگاه و شان عقل زنان است، انسجام دارد. چرا که اصل در قیده‌ها،

احترازی بودن آنها است در حالی که اگر عقل را به معنای توانایی ادراک تلقی کنیم هر دو تعبیر به یک معنا خواهد بود و قید تبیین کننده خواهد بود.

۴) روایات، از واژه «عقل» درباره‌ی زنان، و واژه «لب» درباره‌ی مردان استفاده کرده است، که کاشف از تعدد معنای این دو است؛ در کافی و فقیه و تهذیب آمده است: «ما رأیتُ مِنْ ضَعِيفَاتِ الدِّينِ وَنَاقِصَاتِ الْعُقُولِ أَسْلَبَ لِدَى لُبِّ مَنْكُنَّ»، و در برخی نصوص آمده است: «ما رأیتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَدِينِ أَذْهَبَ لِلْبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ» (بخاری، صحیح بخاری: ج ۱ ص ۷۸، بیهقی، سنن الکبری: ج ۱ ص ۳۰۸، ابن خزیمه، صحیح ابن خزیمه: ج ۳ ص ۲۶۸)، و در روایت دیگر آمده: «ما رأیتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَدِينِ أَغْلَبَ لِدَوَى الْأَلْبَابِ وَذَوَى الرَّأْيِ مَنْكُنَّ» (ترمذی، سنن ترمذی: ج ۴ ص ۱۲۲ ح ۲۷۴۵)، و در چهارمین مورد آمده: «ما رأیتُ مِنْ نَاقِصِ عَقْلِ وَدِينِ أَذْهَبَ بِقُلُوبِ ذَوَى الْأَلْبَابِ مَنْكُنَّ» (هیثمی، مجمع الزوائد: ج ۳ ص ۱۱۷)، و نیز در پنجمین مورد که چنین آمده: «ما رأیتُ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَدِينِ أَغْلَبَ لِدَوَى الرَّأْيِ مَنْكُنَّ» (ابن عبد البر، التمهید: ج ۳ ص ۳۲۶)، و در نمونه ششم آمده: «ما رأیتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَ دِينِ أَغْلَبَ لِدَى لُبِّ مَنْكُنَّ» (سیوطی، الدر المنثور: ج ۱ ص ۳۷۱).

۵) این معنا با تطور دلالتی - به فرض وقوع آن - در لفظ «عقل» منسجم است.

۶) با چنین برداشتی از این روایات، شاهد هم‌سویی و همانندی میان روایات و واقع خارجی خواهیم بود. آن چه را که روان‌شناسان درباره زنان گفته‌اند، در کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه وفقه الدولة الإسلامیة» آمده است: «برادر شهید مطهری در کتاب خود «نظام حقوق زن در اسلام» از «کلیود السن» که یک متخصص روان‌شناسی است، این مطلب نقل می‌کند که «زن به دلایل فطری دوست دارد که تحت ریاست و نظارت فرد دیگری قرار گیرد، و دیگران نیز احساس نیاز به او کنند. و این دو ویژگی در زنان ناشی از این که زنان پیرو احساسات خویش هستند، در حالی که مردان پیرو تعقل هستند، چه بسا زنانی دارای درک بسیار بالایی باشند ولی احساسات، بر عقل‌شان غلبه کند. این در حالی است که افکار و برنامه ریزی‌های مردان به واقعیت‌های خارجی نزدیک‌تر و در قضاوت و راهنمایی کردن نیز دقیق‌تر است. و زنان به دلیل احساساتی بودن، به احتیاج‌شان به مردان اذعان دارند». (منتظری، درس‌هایی فی ولایة فقیه وفقه دولت اسلامی: ج ۱ ص ۳۲۵).

(۷) این معنا با فهم قدمای محدثین از این روایات منسجم است.

(۸) این معنا از روایتی که در نهج البلاغه آمده، با زمینه صدور آن، که پس از جنگ جمل می‌باشد، کاملاً هماهنگ است.

(۹) این تعبیر رسول خدا (ص) به نکوهش غلبه زنان بر مردان دلالت دارد؛ تمام نصوص رسیده همچون: «ما رأیت من ناقصات عقل و دین أغلب لذوی الألباب وذوی الرأی منکن» و مانند آن، مفعول «رأیت»، «نواقص العقول...» نمی‌باشد بلکه مفعولش «أغلب» است، پس محور کلام حضرت (ص) غلبه آنان بر رجال است نه نقص عقول زنان، و این دقیقاً شبیه این عبارت است: «ما رأیت من قصار القامه وسود البشره أقوى من هؤلاء»؛ از میان کوتاه قامتان و سیه‌چهره‌گان، کسی را نیرومندتر از آنان نیافتم. محور سخن در این کلام، نه رنگ پوست آنها است و نه دیگر ویژگی‌شان، بلکه مراد، نیرومندی آنها است. در این روایت نیز چنین است؛ اگر مقصود پیامبر (ص) نکوهش و سرزنش زنان بود بایستی با عبارت دیگری بیان می‌فرمودند.

نکته: روایاتی که از امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه و خصائص الأئمه (ع) نقل شده است، بدون شک با تقطیع نقل شده است، اما در المسترشد به صورت کامل آمده است، به مقطعی از این روایت بنگرید: «... فقلتم بايعنا لا نجد غيرك ولا نرضى إلا بك فبايعنا لا نتفرق ولا نختلف فبايعتكم على كتاب الله وسنة نبيه (ص) ودعوت الناس إلى بيعتي فمن بايعني طائعا قبلت منه ومن أبى تركته فبايعني فيمن بايعني طلحه والزبير ولو أبا ما أكرهتهما كما لم أكره غيرهما وكان طلحه يرجو اليمن والزبير يرجو العراق فلما علما أنني غير مواليهما استاذنا في العمرة يريدان الغدرة فاتيا عائشة فاستخفاها مع شيء كان في نفسها على النساء نواقص العقول نواقص الإيمان نواقص الحظوظ فاما نقصان إيمانهن ففقدوهن عن الصلاة في أيام حيضهن وأما نقصان عقولهن فلا شهادة لهن إلا في الدين وشهادة امرأتين برجل وأما نقصان حظوظهن فمواريثهن على الأنصاف من مواريث الرجال وقادهما عبد الله بن عامر إلى البصرة وضمن لهما الأموال والرجال فبينما هما يقودانها إذا هي تقودهما...» (محمد بن جرير طبری، المسترشد في إمامه على بن أبي طالب: ص ۴۱۸). در این روایت دو نکته قابل تأمل است:

الف) بدون شک، عبارت مربوط به زنان، دقیقا همان عبارت و تعلیل رسول خدا (ص)، پس حضرت امیر(ع) سخن خویش را با کلام رسول خدا (ص) تضمین کرده است؛ تا بیشترین تاثیرگذاری را داشته باشد.

ب) با توجه به سیاق کلام و این سخن حضرت: «فَبَيْنَا هُمَا يَقُودَانِهَا إِذَا هِيَ تَقُودُهُمَا» کاملا روشن است که امام در مقام سرزنش غلبه عایشه بر طلحه و زبیر است؛ یا می‌توان گفت که این زن دارای همان ویژگی‌هایی است که رسول خدا (ص) توصیف کرده بود، و شایسته نبود که مردان - همانند طلحه و زبیر - به سمت او کشیده شوند. و همان طور که قبلا گذشت این کلام در مقام سرزنش عایشه نیست. بنابر این شیوه بیان کلام علوی همچون بیان نبوی است و هر دو سخن در مقام نکوهش غلبه زنان بر مردان است و نه در مقام سرزنش زنان.

نکته‌ای که باقی می‌ماند بیان هدف از تعلیل نقص عقول زنان به اینکه شهادت آنان نصف شهادت مردان است، که می‌توان گفت شاید اشاره به یکی از این دو مورد ذیل باشد:

الف) اشاره به آیه دین است؛ یعنی چون دیه زن نصف مرد است، پس شهادت وی در امور مادی مانند قرض، نصف شهادت مرد است؛ چون دیه آن نصف دیه مرد است. برخی روایات می‌تواند مؤید این سخن باشد، مانند این روایت: «عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ: فِي وَصِيَّةٍ لَمْ يَشْهَدْهَا إِلَّا امْرَأَةٌ فَاجْزَأَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ فِي الرَّبْعِ مِنَ الْوَصِيَّةِ بِحِسَابِ شَهَادَتِهَا» (کلینی، کافی: ج ۷ ص ۴ ح ۵).

ب) اشاره به وجه شباهت میان دیه زن و اموری که شهادت وی پذیرفته می‌شود؛ همان طور که شارع، شهادت او را نصف شهادت مرد قرار داده است، دیه او را نیز نصف دیه مرد قرار داده است. به عبارت روشن‌تر امام در مقام بیان علت نقص دیه زن نیست بلکه در مقام بیان شاهد قرآنی بر نقص دیه است که به آیه دین اشاره کردند. و معنای این سخن حضرت که فرموده‌اند: «و اما نُقْصَانُ عُقُولِكُنَّ فَشَهَادَتُكُنَّ إِنَّمَا شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ نِصْفُ شَهَادَةِ الرَّجُلِ» این است که، دلیل نقصان دیه زن این است که شهادت او نصف شهادت مرد محسوب می‌شود.

البته موارد ذیل نیز می‌توانند تقویت‌کننده این دو احتمال باشند:

۱) عدم انسجام تعلیل با معلل، چنانچه قبلا اشاره کردیم.

۲) بیان سخنان شهید مطهری، مبنی بر عدم وجود رابطه میان شهادت دادن و عقل؛ خصوصا با توجه به این که شهادت زن در اغلب موارد پذیرفته نمی‌شود ولی در قرض پذیرفته است.

۳) عدم انسجام چنین بیان و کلام نبوی و علوی با بیان و منهج قرآنی که قائل به هیچ تفاوتی میان زن و مرد نیست و تنها معیار را، تقوا و عمل افراد می‌داند.

۴) بحث های علمی دال بر عدم کاستی قدرت ادراک زنان است.

مراد از نقص ایمان در زنان

نکته دیگری که سؤالات زیادی را پیرامون این روایات به خود اختصاص می‌دهد، بحث نقص ایمان زنان است که آیا این امر نوعی نکوهش برای آنان تلقی می‌شود؟

در پاسخ باید گفت که: مراد از این عبارت در حدیث، کناره گیری ایشان از نماز خواندن در روزهای خاصی است؛ شاهد این مطلب آنچه در منابع متعددی از ابو عمرو زبیری از امام صادق (ع) روایت شده است که می‌فرماید: «قال: قلت له ألا تخبرني عن الإيمان أ قول هو و عمل أم قول بلا عمل؟ فقال: الإيمان عمل كله، والقول بعض ذلك العمل، مفروض من الله مبین فی كتابه واضح نوره، ثابتة حجة، يشهد له بها الكتاب، ويدعو إليه، ولما أن أصرف نبيه إلى الكعبة عن بيت المقدس قال المسلمون للنبي: أ رأيت صلاتنا التي كنا نصلی إلى بيت المقدس ما حالنا فيها، وما حال من مضى من أمواتنا وهم يصلون إلى بيت المقدس فأنزل الله ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ﴾ فسمى الصلاة إيمانا...» (عیاشی، تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۶۳ ح ۱۱۵، کلینی، کافی: ج ۲ ص ۳۷ ح ۱، نعمان مغربی، دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۸).

نکته قابل توجه این است که این معنا، همان معنایی که در روایات نواقص العقول به آن اشاره شده است، که فرمودند: «أما نُقْصَانُ دِينِكُنَّ فَالْحَيْضُ الَّذِي يُصِيبُكُنَّ فَتَمَكُّتُ إِحْدَاكُنَّ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا تُصَلِّي وَلَا تَصُومُ» و تعبیر در همه‌ی این روایات یکسان است.

برداشت و فهم محدثین از این روایات، شاهد دیگری در فهم این معناست، همانند مسلم که این روایت را در باب «بیان نقصان الإیمان بنقص الطاعات» می‌آورد. (مسلم، صحیح مسلم: ج ۱ ص ۶۱)، و ترمذی که آن را در باب «فی استكمال الايمان والزيادة والنقصان» آورده است. (ترمذی، سنن ترمذی: ج ۴ ص ۱۲۳)، و بیهقی که آن را در باب «الحائض لا تصلی ولا تصوم» ذکر می‌کند. (بيهقي، سنن الكبرى: ج ۱ ص ۳۰۸)، و ابن خزیمه آن را در باب «إسقاط فرض الصلاة عن الحائض أيام حیضها» نقل می‌کند. (ابن خزیمه، صحیح ابن خزیمه: ج ۲ ص ۱۰۱).

با این بیان مشخص می‌شود که این عبارت نیز در مقام نکوهش و سرزنش زنان نیست بلکه در مقام بیان یکی از جنبه‌های تشریحی است، همانند توصیف آنان به نواقص العقول و نقص الحظوظ که در مقام بیان دو جنبه تشریحی زنان است.

نتیجه بحث

محدثان دو فریق، روایاتی را نقل کردند که زنان را به «نواقص العقول، نواقص الإیمان و نواقص الحظوظ» توصیف کرده‌اند. که در برخورد با آنها اختلاف شدیدی رخ داده است؛ برخی منکر صدور آنها - سنداً یا متناً - شدند، عده‌ای آن را تأویل کرده و گروهی نیز تسلیم آن یافتند. در حالی که مقصود از این روایات، بیان برخی از جنبه‌های تشریحی در زنان است و مقصود اصلی از این روایات، نکوهش غلبه زنان بر مردان است؛ در تبیین این معنا به نکات ذیل توجه شده است:

(۱) فهم صحیح حدیث، آن فهمی است که مبتنی بر فهم واژگان آن در پرتو لغت یا حدیثی باشد، علاوه بر توجه به قراین آن باشد.

(۲) در صورت تعدد معانی واژه‌ها، باید همه معانی مورد بررسی قرار گیرد، و مطابق قرینه‌ها معنای مورد نظر گوینده مشخص شود.

(۳) «عقل» در زبان عربی دارای چند معنا است، که برخی از آنها با گذشت زمان به فراموشی سپرده شده است مانند «دیه» است.

۴) گوینده اصلی این روایات تنها پیامبر(ص) و امیرمؤمنان(ع) است، و دیگر معصومین چنین مطلبی بیان نکردند.

۵) اگر مراد اصلی این روایات، توبیخ و تحقیر زنان بود، نه تنها با جایگاه و منزلت سیاسی پیامبر و امیرمؤمنان - که حاکم بودند - تغایر داشت، بلکه با جایگاه شامخ آنان که مبلغ و مبین قرآن کریم بودند نیز انسجامی نداشت، که قرآن، بدون هر گونه توبیخ یا سرزنشی، و با لحنی کریمانه و با خطابی یکسان، زنان را در کنار مردان قرار می‌دهد، لذا یا باید این روایات را به دلیل مخالفت با قرآن، انکار کرد و یا آنها را به معنایی فهمید که منسجم با قرآن باشد، که با وجود شهرت روایات، انکار آنها امکان پذیر نیست، و چاره ای جز راه دوم وجود ندارد.

۶) پژوهشهایی که درباره این روایات صورت گرفته، یکی از این سه معانی را برای «عقل» ذکر کرده‌اند: عقل نظری، عقل عملی و عقل آلی. دو معنای اخیر نه لغوی است و نه در روایات به کار برده شده است، البته عقل نظری، در لغت، قرآن و حدیث به کار برده شده است.

۷) روایاتی که درباره «عقل زنان» وارد شده است بر دو بخش است، بخشی بر نقص عقول آنان دلالت دارد و دیگری دال بر ضعف عقول آنان است. علت نقص عقل زنان در تمام روایات، شهادت آنان که به منزله نصف شهادت مردان است و دلیل ضعف عقل ایشان، غلبه احساسات آنهاست. لذا شایسته نیست که هر یک از این ابعاد با یکدیگر خلط شود.

۸) این روایات تعبیر متفاوتی درباره عقل مردان و زنان به کار برده است؛ زمانی که درباره زنان سخن می‌شود عبارت «عقل» به کار برده است و زمانی که در مورد مردان سخن می‌گوید الفاظی چون «لب، ألباب» استفاده کرده است؛ که نشان‌گر تفاوت معنای این دو واژه است.

۹) فهم محدثین قدما از این روایات - علاوه بر زمینه صدور این روایات که پس از جنگ جمل می‌باشد - دال بر آن است که مراد این نصوص نکوهش غلبه زنان بر مردان است.

۱۰ پژوهش‌های علمی معاصر که در این زمینه صورت گرفته بر عدم وجود اختلاف زیاد در قدرت فکری زنان و مردان دلالت دارد؛ بنابر این تفسیر عقل به معنی قدرت فکری از این روایات بسیار بعید است.

از مجموع مطالبی که گذشت این نگرش تقویت می‌شود که مراد از این روایات، نکوهش غلبه زنان بر مردان است همان فهمی که شیخ کلینی و دیگر محدثین کبار از این روایات داشتند و این که این روایات هرگز در مقام توییح و سرزنش زنان نبوده است. «عقل» ذکر شده در روایات ارتباطی با عقل عملی یا عقل آلی که از اصطلاحات جدید شمرده می‌شوند، ندارد و دلیل غفلت محققین از این معنا، تطور دلالتی معنای عقل است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر جزری، النهایة فی غریب الحدیث، تحقیق محمود محمد طناحی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ ش.
۳. ابن حبان علی بن بلبان فارسی، صحیح ابن حبان، تحقیق شعیب ارنؤوط، مؤسسه رسالته، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۴. ابن عبد البر، الاستذکار، تحقیق سالم محمد عطا- محمد علی معوض، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۲۰۰۰ م.
۵. ابن ماجه محمد بن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفکر، بیروت.
۶. ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی، سنن ابی داود، تحقیق سعید محمد لحام، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۷. ابو یعلی احمد بن علی تمیمی، مسند ابی یعلی، تحقیق حسین سلیم اسد، دار المأمون للتراث، دمشق.

٨. احمد بن حسين بيهقي، سنن الكبرى، دار الفكر، بيروت.
٩. احمد بن حنبل، مسند احمد، دار صادر، بيروت.
١٠. احمد بن فارس، ترتيب مقاييس اللغة، ترتيب وتنقيح على عسكري - حيدر مسجدي، مركز تحقيقات حوزه و دانشگاه، قم، چاپ اول، سال ١٣٨٧ش.
١١. امام حسن عسكري (ع)، تفسير منسوب به امام حسن عسكري (ع)، تحقيق ونشر مدرسه امام مهدي (عج)، قم، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.
١٢. بيهقي، معرفة السنن والآثار، تحقيق سيد كسروي حسن، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٣. جلال الدين سيوطي، الدر المنثور، دار المعرفة، بيروت.
١٤. حاكم نيشابوري، المستدرک على الصحيحين، تحقيق يوسف عبد الرحمن مرعشلي، دار المعرفة، بيروت.
١٥. حبيب الله هاشمي خوئي، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه، تحقيق ابراهيم ميانجي، كتابخانه اسلامي، تهران، چاپ چهارم، ١٤٠٠ ق.
١٦. حسين علي منتظري، دراسات في ولاية الفقيه وفقه الدولة الإسلامية، دفتر انتشارات اسلامي، قم، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.
١٧. خليل بن احمد فراهيدي، كتاب العين، هجرت، قم، چاپ دوم.
١٨. رجب بن محمد برسي، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين، تحقيق على عاشور، اعلمي، بيروت، چاپ اول، ١٤٢٢ ق.
١٩. سليمان بن احمد طبراني، المعجم الأوسط، تحقيق ونشر دار الحرمين ١٤١٥ ق.
٢٠. عبد الرزاق صنعاني، المصنف، تحقيق شيخ حبيب الرحمن اعظمي.
٢١. عبد الله بن الرحمن دارمي، سنن الدارمي، چاپخانه اعتدال، دمشق ١٣٤٩ق.
٢٢. عبد الله بن زبير حميدي، مسند الحميدي، تحقيق حبيب الرحمن اعظمي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول ١٤٠٩ ق.

۲۳. عبد الله بن عدی جرجانی، الكامل، تحقیق سهیل زکار، دار الفکر، بیروت، چاپ سوم ۱۴۰۹ ق.
۲۴. عبد الله جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، دار الهدی، قم، ۱۳۷۸ ش.
۲۵. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، تحقیق طیب الموسوی الجزائری، دار الکتب، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.
۲۶. علی بن عمر دارقطنی، سنن دارقطنی، تحقیق مجدی بن منصور، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۲۷. علی بن عمر دارقطنی، علل دارقطنی، تحقیق محفوظ الرحمن زین الله سلفی، دار طیبه، ریاض، چاپ اول ۱۴۰۵ ق.
۲۸. متقی هندی، کنز العمال، تحقیق شیخ بکری حیانی، مؤسسه رسالت، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
۲۹. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، تحقیق برخی از پژوهشگران، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۳۰. محمد بن احمد انصاری قرطبی، تفسیر قرطبی، تحقیق احمد عبد العلیم بردونی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳۱. محمد بن اسحاق بن خزیمه، صحیح ابن خزیمه، تحقیق محمد مصطفیٰ اعظمی، مکتب اسلامی، دمشق، چاپ دوم، ۱۴۱۲ م.
۳۲. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.
۳۳. محمد بن اسماعیل کحلانی، سبل السلام، تحقیق محمد عبد العزیز خولی، مکتبه و مطبعه مصطفیٰ البابی الحلبی و اولاده بمصر، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ ق.
۳۴. محمد بن جریر طبری، المسترشد فی إمامه علی بن أبی طالب، تحقیق احمد محمودی، مؤسسه فرهنگي اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

٣٥. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، تحقیق ونشر مؤسسه آل البيت، قم، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.
٣٦. محمد بن حسن طوسی، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، تحقیق حسن موسوی الخراسان، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ اول ١٣٩٠ ق.
٣٧. محمد بن حسن طوسی، تهذیب الأحكام، تحقیق حسن موسوی الخراسان، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ١٤٠٧ ق.
٣٨. محمد بن حسین سید رضی، نهج البلاغة، ضبط صبحی صالح، تحقیق فیض الإسلام، نشر هجرت، قم، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
٣٩. محمد بن حسین سید رضی، خصائص الأئمة، تحقیق محمد هادی امینی، آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، ١٤٠٦ ق.
٤٠. محمد بن علی بن بابویه صدوق، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه المدرسین، قم، چاپ اول، ١٣٦٢ ش.
٤١. محمد بن علی بن بابویه صدوق، المقنع، مؤسسه الامام المهدي (عج)، قم، چاپ اول، ١٤١٥ ق.
٤٢. محمد بن علی بن بابویه صدوق، معانی الأخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه المدرسین، قم، چاپ اول، ١٤٠٣ ق.
٤٣. محمد بن علی بن بابویه صدوق، من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه المدرسین، قم، چاپ دوم، ١٤١٣ ق.
٤٤. محمد بن علی شوکانی، نیل الأوطار، دار الجیل، بیروت ١٩٧٣ م.
٤٥. محمد بن عیسی ترمذی، سنن ترمذی، تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف، دار الفکر، بیروت، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق.

۴۶. محمد بن محمد مفید، الجمل والنصره لسید العتره فی حرب البصره، تحقیق علی میرشریفی، انتشارات کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۴۷. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، چاپخانه علمی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق.
۴۸. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۴۹. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، جامعه المدرسین، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
۵۰. محمد رضا زیبایی نژاد و محمد تقی سبحانی، درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام، دار النور، قم، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
۵۱. سید مرتضی، رسائل المرتضی، تحقیق سید احمد حسینی، چاپ سید الشهداء قم، ۱۴۰۵ ق.
۵۲. مسلم بن حجاج قشیری، صحیح مسلم، دار الفکر، بیروت.
۵۳. نسائی، سنن الکبری، تحقیق عبد الغفار سلیمان بنداری و سید کسروی حسن، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۵۴. نعمان بن محمد مغربی، دعائم الإسلام، تحقیق آصف فیضی، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق.
۵۵. هیثمی، مجمع الزوائد، دار الکتب العلمیه بیروت، ۱۴۰۸ ق
۵۶. یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر، التمهید، تحقیق مصطفی بن احمد العلوی - محمد عبد الکبیر البکری، چاپ و نشر وزارت أوقاف وشؤون إسلامی - مغرب، ۱۳۸۷ ق.